

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احادیث معراجیه در باب اذان

دو حدیث از احادیث معراجیه را در رابطه با اذان و اقامه می‌خوانم. یکی از آنها حدیث مفصلی است که بحث وضو و نماز هم در آن آمده است، که از آن حدیث فقط بخش اذان و اقامه را می‌خوانم؛ بخش وضوی آن را قبلاً در مبحث وضو برای عزیزان خوانده‌ام و اگر خدا توفیق دهد در جلسات آینده وقتی به نماز وارد شدیم؛ در رابطه با بخش‌های مختلف نماز هم قسمت‌هایی را که در آن حدیث است، برای عزیزان خواهم خواند. آنچه امروز خواهم خواند یک حدیث از احادیث معراجیه است که صرفاً به بحث اذان اختصاص دارد و حدیث دیگری که فراتر از اذان است؛ منتهی بخش اذان آن را خدمت عزیزان می‌خوانم.

حدیث اول از عبد الصّمد بن بشیر نامی است که از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. می‌گوید نزد امام صادق علیه‌السلام سخن از آغاز اذان شد که چگونه اذان پایه‌گذاری شد؟ و او (عبدالصّمد) گفت می‌گویند مردی از انصار اذان را در خواب دید و داستان آن را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرد و پیغمبر اکرم به او فرمودند اذانی را که در خواب دیدی، به بلال تعلیم بده و پس از آن، این اذان شعار مسلمان‌ها و مدخلی برای نماز شد. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «**كذبوا**» آنها دروغ گفتند؛ ماجرای اذان این‌گونه نیست که شخصی در خواب چیزی ببیند؛ بعد برای پیغمبر نقل کند؛ پیغمبر هم دستور دهند آن را به بلال یاد بده تا او بگوید! آن‌گاه حضرت صادق علیه‌السلام واقعیت امر را بدین‌گونه بیان فرمودند:

«**إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ نَائِمًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ ع وَ مَعَهُ طَاسٌ فِيهِ مَاءٌ مِنَ الْجَنَّةِ**»؛

پیغمبر اکرم در سایه‌ی کعبه خوابیده بودند. جبرئیل به محضر رسول خدا آمد. همراه او بادیه یا

طاسی بود که در آن آبی از بهشت قرار داشت. «فَأَيُّظُهُ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ بِهِ؛ ثُمَّ وَضَعَ فِي مَحْمِلٍ لَهُ أَلْفَ أَلْفٍ لَوْنٍ مِنْ نُورٍ»؛ جبرئیل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از خواب بیدار کرد و به رسول خدا امر کرد که با آن آب خود را بشوید و وضو بگیرد. بعد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در محملی قرار داد که درون آن، یک میلیون رنگ از انوار بود.

انواری که در طبیعت وجود دارد که از ترکیب سه نور اصلی تشکیل می‌شود؛ بسیار محدود است. یک میلیون نوع نور! طبیعی است که از انوار مادی نیست؛ بلکه انوار معنوی است.

«ثُمَّ صَعِدَ بِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِكَةُ نَفَرَتْ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ»؛ بعد پیغمبر اکرم را بالا برد تا به درهای آسمان رسیدند. معلوم است که این آسمان هم آسمان طبیعت نیست. وقتی ملائکه رسول خدا را دیدند، از درهای آسمان گریختند. این عبارت نشان می‌دهد که جلوی درهای آسمان، یک عده ملائکه محافظند. «فَأَمَرَ اللَّهُ جِبْرِيْلَ ع فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، فَتَرَا جَعَتِ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَفَتَحَتِ الْبَابَ»؛ خدای متعال به جبرئیل امر کرد و جبرئیل دو بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» گفت. در نتیجه ملائکه دوباره نزد درهای آسمان برگشتند و در آسمان گشوده شد. «فَدَخَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ؛ فَفَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ فَتَرَا جَعَتِ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ»؛ رسول خدا وارد آسمان اول شدند و آن را پشت سر گذاشتند تا به آسمان دوم رسیدند. در آستانه‌ی آسمان دوم نیز همان ماجرا تکرار شد؛ ملائکه از درهای آسمان پراکنده شدند و گریختند. سپس جبرئیل دو بار به وحدانیت خدا شهادت داد و «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت. ملائکه‌یی که در آستانه‌ی آسمان دوم پراکنده شده بودند، جمع شدند و برگشتند. سپس در آسمان باز شد. «فَدَخَلَ وَ مَرَّ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ فَفَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَقَالَ جِبْرِيْلُ: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَتَرَا جَعَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ فَتَحَ الْبَابَ»؛ رسول خدا وارد آسمان دوم شدند و آن را پشت سر گذاشتند تا

به آستانه‌ی آسمان سوّم رسیدند. باز همان ماجرا تکرار شد؛ ملائکه‌یی که در آستانه‌ی آسمان سوّم بودند از دیدن رسول خدا پراکنده شدند و گریختند. (در حدیث بعدی گفته شده که حکمتِ این گریختن چیست. حدیث بعدی که خواهم خواند، مفصل‌تر است.) جبرئیل شهادت‌های به رسالتِ پیغمبرِ خاتم را ادا کرد و دو بار گفت: **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**. ملائکه‌یی که در آستانه‌ی آسمان سوّم پراکنده شده بودند، برگشتند و در آسمان سوّم باز شد. **«وَمَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ أَنْتَهَىٰ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ؛ فَإِذَا هُوَ بِمَلِكٍ مُتَّكِئٍ وَهُوَ عَلَىٰ سَرِيرٍ تَحْتَ يَدِهِ ثَلَاثُ مِائَةِ أَلْفِ مَلِكٍ تَحْتَ كُلِّ مَلِكٍ ثَلَاثُ مِائَةِ أَلْفِ مَلِكٍ»**؛ و پیغمبر اکرم عبور کردند تا به آستانه‌ی آسمان چهارم رسیدند. وقتی پیغمبر وارد آسمان چهارم شدند به ملک بزرگی برخورد کردند که روی تختی نشسته و تکیه زده بود. سیصد هزار مَلَك زیر دستِ او، یا تحتِ امرِ او، قرار داشتند که تحتِ امرِ او و زیردستِ هر یک از آن سیصد هزار ملک نیز سیصد هزار مَلَك بودند. سیصد هزار ضرب در سیصد هزار می‌شود نود میلیارد. این تعداد ملک تحتِ امرِ آن ملک اصلی بودند که بر تختی در آسمان چهارم تکیه زده بود. **«فَنُودِيَ أَنْ قُمْ؛ قَالَ: فَقَامَ الْمَلِكُ عَلَىٰ رِجْلَيْهِ فَلَا يَزَالُ قَائِمًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»**؛ به مَلَكِ تکیه زده ندا داده شد که برخیز. حضرت فرمودند آن ملک بر روی دو پای خود ایستاد و تا روزِ قیامت، همواره بر پا ایستاده است. آن ملک که به احترام قدوم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برخاست؛ بعد از آن دیگر ننشسته است. **«قَالَ: وَفُتِحَ الْبَابُ وَمَرَّ النَّبِيُّ حَتَّىٰ أَنْتَهَىٰ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ»**؛ حضرت فرمودند در آسمان گشوده شد و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عبور کردند. آسمان‌ها را یک‌به‌یک پشت سر گذاشتند؛ تا این که بالاخره به آسمان هفتم رسیدند. **«قَالَ وَانْتَهَىٰ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ. قَالَ فَقَالَتِ السِّدْرَةُ مَا جَاوَزَنِي مَخْلُوقٌ قَبْلَكَ»**؛ حضرت فرمودند سیرِ رسولِ الله به سدره المنتهی المنتهی شد. سدره به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کرد هیچ مخلوقی قبل از تو از من عبور نکرده است؛ هیچ مخلوقی راه به اینجا پیدا نکرده که بتواند من را نیز پشت سر بگذارد و بالاتر برود. **«قَالَ ثُمَّ مَضَىٰ فَتَدَانِي فَتَدَلِّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»**؛ حضرت فرمودند اما پیغمبر اکرم عبور کردند؛ به

درگاه الهی، به محضرِ قدسِ الهی نزدیک شدند؛ به نحوی که گویا آویخته بودند؛ متدلی بودند؛ این قدر نزدیک شدند. فاصله‌ی پیغمبر با ذات مقدّس حق به اندازه‌ی دو کمان و یا نزدیک‌تر از دو کمان بود. اینها همان مضامین آیات قرآن در سوره‌ی نجم است. «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»؛ وقتی رسول خدا به خدای متعال، به ذات اقدسِ احدیّت، این قدر نزدیک شدند، خدای متعال به بنده‌ی خویش آنچه را که وحی کرد، وحی فرمود. رسول خدا در این عبارت که همان آیه‌ی قرآن کریم است، عبدِ مطلق است. برایتان گفته‌ام «عَبْدِهِ» غیر از عبد الرَّحْمَنِ و عبد الرَّحِيمِ و عبد الْكَرِيمِ و عبد الْوَدُودِ و عبد الْجَبَّارِ و عبد الْقَهَّارِ و ... ؛ حتّی غیر از عبدالله است؛ از همه‌ی آنها بالاتر است. «عَبْدِهِ» مربوط به مرتبه‌ی از قوس نزول است که هنوز تعیّناتِ اسمیّه‌ی حضرت حق ظاهر نشده است. چون اسمِ اعظمِ حق «الله» است. هنوز به این مرتبه هم نرسیده است؛ آن قدر به قرب رسید که «عَبْدِهِ» شد. «قَالَ فَذَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابَيْنِ؛ كِتَابَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ كِتَابَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ»؛ آنجا دو طومار، دو نامه، به پیغمبر اکرم دادند؛ یکی نامه‌ی اصحاب الیمین، یکی هم نامه‌ی اصحاب الشّمال. «فَأَخَذَ كِتَابَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ بِيَمِينِهِ وَ فَتَحَهُ فَنَظَرَ فِيهِ»؛ پیغمبر اکرم نامه‌ی اصحاب الیمین را با دست راست خود گرفتند و آن را باز کردند و به آن نظر افکندند و نگاه کردند. «فَإِذَا فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ»؛ آن‌گاه حضرت دیدند که در آن، نام همه‌ی اهل بهشت و نام پدرانشان و نام قبیله‌هایشان نوشته شده است. یعنی هر یک از اهل بهشت با تمام مشخصات، نام خودش، نام پدرش، نام قبیله‌اش، همه در آن ثبت شده بود. «قَالَ: فَقَالَ اللَّهُ: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»؛ حضرت فرمودند در اینجا بود که خدای متعال فرمود: رسول خدا به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شد، ایمان آورد. «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ، لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛ پیغمبر در پاسخ خدای متعال که ایمانِ رسول الله را تأیید فرمود، پاسخ دادند (فقط من ایمان نیاوردم) مؤمنان هم ایمان آوردند؛ پیغمبر و مؤمنان همگی به

الله، به ملائکه‌ی خدا، به کتب آسمانی و الهی و به رسولانِ خدا ایمان آوردند و ما هیچ فرقی بین پیامبران الهی قائل نیستیم. همه‌شان نور واحدی هستند.

«قَالَ اللَّهُ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» سپس خداوند فرمود و پیامبر و مؤمنان گفتند شنیدیم و فرمان بردیم. «قَالَ النَّبِيُّ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» سپس پیامبر عرضه داشت پروردگارا ما بخشش تو را خواستاریم و فرجام ما به سوی تو است.

«قَالَ اللَّهُ: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خدای متعال فرمود: خداوند برای احدی جز به میزانِ وُسع او تکلیف قرار نمی‌دهد؛ برای احدی بیش از میزان وسعش تکلیف قرار نمی‌دهد.

همان‌طور که گفته‌ایم وسع غیر از طاقت است. در ادامه‌ی همین آیات لفظ طاقت هم آمده است. طاقت سرحدّ توان است؛ یعنی میزان باری است که می‌شود بر دوشِ کسی گذاشت که اگر یک گرم زیادتر شود؛ کمرش می‌شکند و از پا درمی‌آید. به این می‌گویند طاقت؛ یعنی سرحدّ توانایی. اما وُسع مقداری است که شخص به راحتی و با وسعت و سهولت می‌تواند آن را تحمل کند. فرقی بین وسع و طاقت روشن شد.

خداوند فرمود: خدا بیش از وسعِ هیچ‌کس بر دوش او باری نمی‌گذارد و تکلیفی برای کسی معین نمی‌کند؛ چه بارهای تکوینی، مثل مشکلاتی که خدا در زندگی برای کسی پیش می‌آورد؛ که بیش از وسع احدی نیست. در برابر مشکلات زندگی کسی نگوید دیگر از حدّ طاقتم خارج است و دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. خدا فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خدا بیش از وسع، یعنی آن قدر که به راحتی می‌توانی تحمل کنی، برای تو دشواری و مشکل پیش نمی‌آورد. تو خودت را دستِ کم گرفته‌ای؛ ظرفیت خودت را نمی‌شناسی؛ خودت را خیلی کوچک تلقی کرده‌ای که در برابر مشکلی که خدا در زندگی برایت پیش آورده است، اظهار عجز و ناتوانی می‌کنی و می‌گویی دیگر از قدرت من خارج است. نه عزیز من، از طاقتِ تو فراتر که نیست هیچ؛ از وسعِ تو هم فراتر نیست. در حدّ وسع تو است. تو اگر ظرفیت و قدرت و توانایی‌های خودت را بشناسی؛ می‌بینی مشکلی که

خدا برای رشد و سازندگی تو در زندگی برایت پیش آورده است، به راحتی برایت قابل تحمل است و لذا دیگر جزع و فزع نمی‌کنی؛ اظهار عجز و لابه نمی‌کنی؛ اظهار ناتوانی و ابراز بی‌ظرفیتی نمی‌کنی. این تکالیف تکوینی است.

تکالیف تشریحی هم احکامی است که در دین آمده است؛ نماز بخوان؛ روزه بگیر؛ حلال بخور؛ حرام نخور؛ ظلم نکن؛ تعدی نکن؛ محبت کن؛ گذشت داشته باش؛ کینه‌توزی نکن و سایر احکام دین. آنها هم بیش از وسع انسان نیست؛ کسی گمان نکند احکام، تکلیف ما لا یطاق است و من طاقت آن را ندارم. خیر، تکالیفی که در دین وضع شده، در حدّ وسع تو است؛ یعنی در حدّی است که تو به سهولت می‌توانی آنها را انجام دهی. از حدّ طاقت تو که فراتر نیست هیچ، از حدّ وسع تو هم فراتر نیست. تو خودت را کوچک گرفته‌ای؛ تو خودت را خیلی ضعیف تعریف کرده‌ای. خدایی که تو را خلق کرده است، بهتر خبر دارد که چه قدرتهایی در تو وجود دارد. تو قدرتهای خودت را کشف نکرده‌ای و نمی‌شناسی. خودت را خیلی ضعیف و حقیر تصوّر می‌کنی و لذا در برابر احکام شرع ابراز ناتوانی می‌کنی و می‌گویی از حدّ من خارج است و تکلیف ما لا یطاق است. خداوند فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خدا بیش از وسع، تکلیف بر دوش احدی نمی‌گذارد.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» هر چه که شخص تلاش کرد و به دست آورد؛ سودش مال خودش است. هر کار خوبی که انجام داد، فایده‌اش به خودش می‌رسد. هر کار بد و زیان‌باری هم که انجام داد، ضررش متوجه خودش می‌شود.

در این عبارت هم لطافت خاصی وجود دارد. در مورد کارهای خوب فرمود: «لَهَا مَا كَسَبَتْ» راجع به کارهای بد فرمود: «عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». «اِكْتَسَبَتْ» غیر از «كَسَبَتْ» است. «كَسَبَتْ» یعنی به راحتی به دست می‌آید. یعنی چون کارهای خوب در راستای فطرت ماست، به راحتی قابل انجام است. راست گفتن بسیار راحت است؛ اما اگر انسان بخواهد دروغ بگوید بسیار عذاب وجدان دارد. فرمود: «لَهَا مَا كَسَبَتْ» چون کار خوب را به سهولت و سادگی می‌شود انجام داد؛ هم‌سوی با فطرت

و خلقت ماست، لذا از «كَسَبْتُ» استفاده کرد. اما در مورد کارهای بد و زیان‌بار فرمود: «عَلَيْهَا مَا اِكْتَسَبْتُ» ضرر آنچه شخص با سختی انجام می‌دهد، به خودش برمی‌گردد. یعنی کارهای بد را انسان خیلی باید زور بزند؛ خیلی باید به خودش فشار بیاورد تا انجام دهد؛ اما کارهای خوب را خیلی راحت می‌شود انجام داد. این هم پاسخی بود که خدا داد.

پیامبر مجدداً در قالب دعا شروع به سخن گفتن با خدا کردند. عرضه داشتند: «لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا»؛ خدایا تکالیفی که تو در حدّ وسعمان مقرر کرده‌ای را اگر ما فراموش کردیم یا در عمل دچار خطا شدیم؛ لغزیدیم؛ زورمان به نفسمان، به شیطان نرسید؛ هوای نفس ما را از پا درآورد؛ شیطان ما را به زمین زد و خطایی کردیم؛ خدایا ما را در قبال آنچه که فراموش کرده‌ایم و انجام نداده‌ایم؛ یا در عمل دچار لغزش شدیم و خلاف آنچه امر کرده بودی، انجام دادیم، ما را مؤاخذه نکن. «قَالَ: فَقَالَ اللهُ قَدْ فَعَلْتُ»؛ حضرت فرمودند خدای متعال به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود این کار را انجام دادم. از شما به خاطر آنچه فراموش کنید را مؤاخذه نمی‌کنم؛ آنچه را هم که علی‌رغم میلтан، به دلیل این که زورتان به نفستان یا به شیطان نرسید؛ لغزیدید و بی آن که خودتان طالب و مشتاق آن لغزش باشید؛ لغزشی از شما سر زد، بابت آنها هم شما را مؤاخذه نمی‌کنم.

پیغمبر اکرم با توجه به این که خدا فرمود یا رسول الله این خواسته‌ی تو را انجام دادم؛ دیدند زمینه فراهم است؛ «فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»؛ خدایا بارهای سنگینی که به دوش امت‌های گذشته نهادی، به دوش ما امت اسلام مگذار. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عزیز دُرْدانه‌ی خداست؛ محبوب خداست؛ حبیب الله است؛ خدا عاشقش است؛ هر چه از خدا بخواهد، خدا به او می‌دهد. لذا «قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ»؛ خداوند فرمود این کار را هم کردم؛ من که بارهای سنگینی که به دوش امت‌های گذشته بود، به دوش تو و امت تو نگذارم را هم انجام می‌دهم. «فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا

أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرضه داشتند: پروردگارا، آنچه که بر آن طاقت نداریم را بر ما بار نکن؛ ما را متحمل آنچه طاقت نداریم نکن. ما را ببخش؛ اگر گناه و خطا و خلافی کردیم و معصیتی از ما سر زد، ما را عفو کن و گناه ما را ببوشان. اصلاً نادیده بگیر؛ علاوه بر این که پیگیری نمی کنی، اصلاً نادیده بگیر؛ گویا ما انجام نداده ایم. و خدایا ما را مشمول رحمت و مهربانی خود قرار ده. تو سرور مایی، تو مولای مایی؛ ما آقایی جز تو نداریم؛ ما صاحبی جز تو نداریم که از او چیزی بخواهیم؛ هرچه می خواهیم از تو می خواهیم؛ تو با بزرگی خودت با ما رفتار کن؛ اگر خطایی کردیم؛ خلافی کردیم؛ ما را ببخش؛ ندیده بگیر؛ آن بدی ها را به روی ما هم نیاور و ما را مشمول محبت و مهربانی خودت هم قرار بده. این که تنبیه و مجازاتمان نمی کنی؛ مؤاخذه نمی کنی؛ بر ما رو ترش نمی کنی به جای خود؛ مهر و محبت خودت را نیز به ما شامل کن و ما را بر گروه کافران پیروز کن و نصرت بده. «كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُ قَدْ فَعَلْتُ» همه ی آنچه پیغمبر از خدای متعال خواست را، خدای متعال فرمود آنها را هم من انجام می دهم. اینها دعاهای مستجاب است؛ دعاهایی است که پیغمبر در معراج، در اوج قلّه ی قرب الهی کرده است و خدای متعال هم فرمود انجام دادم؛ اجابت کردم.^۱

«ثُمَّ طَوَى الصَّحِيفَةَ فَأَمْسَكَهَا بِيَمِينِهِ وَفَتَحَ الْأُخْرَى، صَحِيفَةَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ»؛ بعد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صحیفه یا نامه ی اصحاب الیمین را بستند و در هم پیچیدند و دوّمی را باز کردند که نامه ی اصحاب الشّمال، دست چپی ها بود. «فَإِذَا فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ»؛ و آن گاه پیغمبر دیدند که داخل صحیفه، نام اهل دوزخ و نام پدران و قبایل آنها نوشته شده است. «قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ؛ فَقَالَ اللَّهُ: يَا مُحَمَّدُ، فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ حضرت فرمودند وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نام آنها را دیدند؛ عرضه داشتند آنها قومی هستند که ایمان نمی آورند. خدای متعال به پیغمبر اکرم خطاب فرمود از آنها

^۱. این گفتگو و دعا و اجابت، در آیه های ۲۸۵ و ۲۸۶ سوره ی بقره آمده است.

روی بگردان؛ چهره برگردان و بگو سلام. [چون به فرموده‌ی قرآن: «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱ این شیوه‌ی اهل ایمان است که وقتی جاهلان آنها را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهند؛ می‌گویند سلام و با سلم با آنها مواجه می‌شوند.] اینها به زودی خواهند دانست که نتیجه‌ی ایمان نیاوردن و کفر ورزیدن و راه اصحابِ شمال را طی کردن، چه خواهد شد.

«قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ مُنَاجَاتِ رَبِّهِ رُدَّ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»؛ حضرت فرمودند وقتی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مناجات با پروردگار خود فارغ شدند، به بیت المعمور برگشتند. «وَهُوَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ بِحِذَاءِ الْكَعْبَةِ»؛ و آن در آسمان هفتم است. یعنی پیغمبر از سدره المنتهی^۱ و بالاتر از سدره المنتهی^۱ که «ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۲، برگشتند. در مسیر بازگشت سفر معراج، به آسمان هفتم برگشتند و به بیت المعمور رسیدند. راجع به بیت المعمور چند جلسه پیش صحبت کردم. در هر آسمانی بیت المعموری وجود دارد. بیت المعمور آسمان هفتم مطاف ملائکه است و ملائکه مثل کعبه، آنجا طواف می‌کنند. آن بیت المعمور در آسمان هفتم و درست به محاذات کعبه است. «قَالَ: فَجَمَعَ لَهُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةَ ثُمَّ أَمَرَ جِبْرِيْلَ فَاتَمَّ الْأَذَانَ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ تَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَلَّى بِهِمْ»؛ حضرت فرمودند: در بیت المعمور خدای متعال همه‌ی پیامبران، همه‌ی رسولان و همه‌ی ملائکه را جمع کرد. بعد به جبرئیل امر فرمود و جبرئیل اذان را تمام کرد و سپس اقامه‌ی نماز را گفت. رسول خدا جلو آمدند؛ به امامت ایستادند؛ سپس نماز گزاردند و همه‌ی انبیاء و رسولان و ملائکه در آسمان هفتم، در بیت المعمور به خاتم النبیین اقتدا کردند. «فَلَمَّا فَرَغَ التَّفَتَ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ سَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ. فَسَأَلَهُمْ يَوْمَئِذٍ النَّبِيُّ ثُمَّ نَزَلَ وَ مَعَهُ صَحِيفَتَانِ فَدَفَعَهُمَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛

^۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳.

^۲. سوره‌ی نجم، آیه‌های ۸ و ۹.

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نماز فارغ شدند؛ روی خود را به سمت مأمومینی که به حضرت اقتدا کرده بودند، یعنی پیامبران و رسولان برگرداندند. خدای متعال به پیغمبر اکرم فرمود: از کسانی که پیش از تو کتاب‌های آسمانی را می‌خواندند، سؤال کن؛ یعنی از انبیاء و مرسلینی که آنجا بودند، که آنچه از جانب پروردگار تو برای توی خاتم النبیین آمد حق است؛ پس هرگز از تردیدکنندگان و شک‌آوران نباش. طبق امر الهی که خدای متعال فرمان داد از آنها سؤال کن؛ پیغمبر هم سؤال کردند. آنها در آن روز پاسخ پیغمبر را دادند و به حق بودن رسالت پیامبر اکرم شهادت دادند. بعد پیغمبر فرود آمدند تا به زمین رسیدند. پیغمبر آن دو نامه، که کتاب اصحاب الیمین و کتاب اصحاب الشمال بود، را با خودشان به زمین آوردند و آن دو نامه را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: فَهَذَا كَانَ بَدْءَ الْأَذَانِ»^۴؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: ماجرای آغاز شدن اذان این بود؛ نه آن داستانی که نقل کردند فلانی در خواب دید و بعد آمد داستانش را برای پیغمبر تعریف کرد و پیغمبر هم فرمودند به بلال یاد بده و بعد آن اذان شد! این گونه نبود. اذان در سفر معراج توسط جبرئیل گفته شد و ماجرای اذان این بود.

این یکی از احادیث بود که وعده کرده بودم برایتان بخوانم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۴. مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۱۱۹.